

«بررسی فرصتها و چالش‌های قانونی دیوان عدالت اداری و اشکال‌های مربوط به دادرسی»

حمید فدایی*

مقدمه:

قانون دیوان عدالت اداری در سال ۱۳۸۵ با تغییرات و اصلاحاتی نسبت به قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۶۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. عمده‌ترین تغییر قانون اخیرالتصویب، تغییر شیوه رسیدگی به دعاوی توسط شعب دیوان بوده که از دو مرحله رسیدگی ماهوی به یک مرحله رسیدگی تبدیل شده و از سیستم وحدت قاضی به تعدد قضات تغییر کرده است. بر این اساس هر یک از شعب از سه نفر قاضی تشکیل شده و رأی صادره نیز قطعی و لازم الاجرا می‌باشد. تغییرات دیگری نیز از جهت شیوه‌های فوق‌العاده اعتراض به رأی نظیر ایجاد شعب تشخیص و اعتراض به رأی از طریق اعلام اشتباه قضات و اعاده دادرسی و همچنین امکان طرح موضوع در هیأت عمومی و صدور رأی وحدت رویه در مورد آراء مشابه صادره از شعب مختلف دیوان و ... پیش‌بینی شده که تحلیل و بررسی آنها از موضوع بحث خارج است. قانون جدید دیوان عدالت اداری تا حدودی متضمن ضوابط و قواعد رسیدگی به شکایات افراد از دولت می‌باشد، با این حال در ماده ۴۸ آن، قوه قضاییه مکلف شده تا لایحه آیین دادرسی مربوط را تهیه و از طریق دولت جهت تصویب در اختیار مجلس قرار دهد که تاکنون مصوبه‌ای از سوی مجلس در این خصوص وضع نشده است. بدین ترتیب در دادرسی‌های دیوان، قانون دیوان عدالت اداری حاکم بوده و در برخی موارد نیز با توجه به این که آیین دادرسی سابق دیوان به صراحت نسخ نشده و در ماده ۴۸ نیز تا زمان تصویب آیین دادرسی جدید قابل استناد تشخیص داده شده است، در نتیجه می‌توان در

برخی موارد که حکمی در قانون دیوان وجود ندارد و به مواد قانون آیین دادرسی مدنی نیز احاله وارد نشده باشد از مفاد آیین دادرسی دیوان در رسیدگی در شعب دیوان می‌توان استفاده کرد.

موضوع بحث این مقاله مربوط به اشکال‌ها و ایراداتی است که گاهی در نحوه رسیدگی قضات محترم دیوان عدالت اداری مشاهده می‌شود که نیازمند بررسی و تحلیل است. همچنین در قانون جدید دیوان عدالت اداری موضوعات مهمی مطرح شده که اطلاع از مفاد آنها و ضوابط مربوط در دفاع از پرونده‌های مطروحه در دیوان می‌تواند، مؤثر باشد که در زیر به بررسی هر یک از آنها خواهیم پرداخت.

گفتار اول: مشکلات مربوط به دادرسی در دیوان عدالت اداری

مبحث اول: عدم رعایت قاعده فراغ دادرسی

منظور از قاعده «فراغ دادرسی» این است که زمانی که مرجع رسیدگی کننده در موضوع دعوی با لحاظ ادله و دلایل طرفین، رسیدگی نموده و نسبت به صدور رأی (حکم و قرار قاطع دعوی) اقدام نموده است، دیگر حق و توانایی بررسی مجدد پرونده و تغییر ماهوی رأی صادره را نخواهد داشت؛ زیرا یکی از آثار صدور رأی این است که صلاحیت رسیدگی به موضوع دعوی از دادگاه و قاضی صادر کننده رأی سلب شده و اساساً قاضی صادر کننده رأی صلاحیت اظهارنظر در خصوص موضوع به جزء در مواردی که قانون به صراحت پیش بینی کرده باشد را ندارد، تا بتواند دوباره در ماهیت رأی وارد شده و با صدور رأی اصلاحی و یا طی اظهارنظر جداگانه، تصمیمی اتخاذ نماید که با ماهیت رأی سابق مغایر باشد.

در خصوص مستند قانونی قاعده مذکور لازم به ذکر است؛ ماده ۱۵۵ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی مقرر نمود «دادگاه پس از امضای رأی حق تغییر آن را ندارد». حکم ماده مذکور مؤید قاعده فراغ دادرسی بوده است، لیکن در قانون جدید آیین دادرسی مدنی حکم ماده مذکور حذف شده و صراحتاً حکمی در این خصوص پیش بینی نشده است، همچنین در قانون جدید دیوان عدالت اداری نیز چنین حکمی به صراحت مشاهده نمی‌شود، با این وجود رعایت قاعده «فراغ دادرسی» به عنوان یکی از اصول مسلم دادرسی است که قضات

دیوان و دادگستری مکلف به رعایت آن می‌باشند، البته از ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی تا حدودی می‌توان این حکم را استنباط کرد. مطابق ماده مذکور هیچ مقام رسمی یا سازمانی یا اداره دولتی نمی‌تواند، حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند، مگر دادگاهی که حکم را صادر نموده و یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین کرده باشد. بنابراین قضات دیوان و دادگاه‌ها صرفاً در جایی امکان «تغییر حکم» صادره را دارند که به موجب قانون این اختیار به آنها داده شده باشد که این همان مفهوم «فراخ دادرس» و التزام قضات به عدم تغییر حکم صادره می‌باشد.

مشکلی که در این خصوص وجود دارد این است که در بعضی از موارد قضات دیوان پس از صدور رأی (قطعی) حسب درخواست محکوم له، دوباره در رأی صادره دخل و تصرف ماهوی می‌نمایند؛ بدین نحو که یا از طریق رأی اصلاحی و یا به طور جداگانه، درخصوص رأی صادره اظهارنظر نموده و در رأی تغییری ایجاد می‌کنند که با ماهیت تصمیم قبلی مغایر است. به عنوان مثال در رأیی که در ارتباط با پاداش پایان خدمت صادر شده است، شعبه دیوان در رأی خود مقرر نموده که «سازمان مکلف است به ازای هر سال خدمت یک ماه، آخرین حقوق و مزایایی که از آنها حق بیمه کسر شده است را به عنوان پاداش به شاکی پرداخت نماید». دوباره بعد از صدور رأی و به واسطه اصرار محکوم له، شعبه مربوط بدین صورت اظهارنظر می‌کند «سازمان مکلف است آخرین حقوق و مزایای مشمول کسر حق بیمه را مبنای محاسبه قرار دهد». همان گونه که می‌دانید حقوق و مزایای مشمول کسر حق بیمه و حقوق و مزایایی که از آنها حق بیمه کسر شده است با یکدیگر تفاوت اساسی داشته و هر کدام واجد اثر حقوقی مشخصی است. بنابراین این اقدام قاضی شعبه برخلاف اصول دادرسی بوده و در صورت مشاهده باید به نحو مکتوب به شعبه صادر کننده رأی، اعتراض سازمان اعلام شود.

البته لازم به ذکر است، بعد از صدور رأی، اختیار قضات نسبت به رأی صادره وفق ماده ۳۸ آیین دادرسی دیوان و تبصره ماده ۱۶ قانون دیوان، محدود به رفع ابهام و اجمال و بر طرف کردن سهو قلم یا اشتباه در محاسبه شده است، بر این اساس تبصره ماده ۱۶ قانون دیوان تلویحاً صدور حکم اصلاحی را صرفاً در موارد فوق الذکر مجاز دانسته است. به نظر می‌رسد قضات محترم دیوان تفسیر موسعی از اختیار مذکور به عمل آورده

و دادنامه ای که هیچ گونه ابهام یا اجمالی در آن مشاهده نمی‌شود و حکم آن صریح است را تغییر داده و مبادرت به صدور رأی اصلاحی و تغییر ماهوی رأی می‌نمایند که این امر برخلاف اصول دادرسی است، زیرا ابهام و اجمال ناظر به جایی است که مودای حکم به گونه ای نامشخص است که امکان اجرای آن وجود ندارد و این درحالی است که قضات در جایی که حکم صادره تمام خواسته های مندرج در دادخواست و یا آنچه که مطلوب شاکی است را پوشش نمی‌دهد، تغییر ماهوی رأی را در قالب رفع ابهام حل و فصل می‌نمایند.

مبحث دوم: عدم رعایت مفهوم و ماهیت حکم و قرار

در برخی از موارد مشاهده شده است که قضات شعب دیوان با لحاظ اسناد و مدارک ارائه شده از سوی شاکی و همچنین دفاع های سازمان به موضوع شکایت شاکی رسیدگی ماهوی کرده و شاکی را مسحق تشخیص نمی‌دهند، اما با وجود این که در مقدمه و اسباب موجهه رأی به فقدان شرایط قانونی جهت اجابت خواسته شاکی اشاره می‌کنند، لیکن منطوق و نتیجه رأی در قالب «قرار» بیان می‌شود، در حالی که تصمیم دادگاه به دلیل عدم احراز استحقاق شاکی باید در قالب حکم قرار می‌گرفت نه قرار. به عنوان مثال بازماندگان بیمه شده ای که فاقد شرایط مقرر در ماده ۸۰ قانون تأمین اجتماعی می‌باشند، اقدام به طرح شکایت علیه سازمان جهت برقراری مستمری بازماندگان می‌نمایند، پس از ارائه دفاعیات سازمان، قاضی شعبه به استناد به این که بیمه شده فاقد شرایط بیمه پردازی ماده ۸۰ قانون می‌باشد، دعوی شاکی را وارد ندانسته و قرار رد آن را صادر می‌کند، در حالی که در این پرونده شعبه دیوان در ماهیت دعوی وارد شده، تمامی اسباب و جهات و مسائل موضوعی را مورد بررسی قرار داده و در نهایت تصمیمی اتخاذ نموده که به دعوی فیصله داده است و این اقدام ها مصداق تعریف حکم موضوع ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی است. مطابق ماده مذکور اگر تصمیم دادگاه در ماهیت دعوی و قاطع آن باشد، حکم والا قرار است بنابراین شعب دیوان به واسطه، ورود در ماهیت دعوی باید تصمیم خود را درخصوص وارد بودن یا نبودن ادعای شاکی صرفاً در قالب حکم بیان نمایند. با توجه به این که قرار ناظر به

مواردی است که دادگاه بدون ورود به ماهیت دعوی و اغلب به واسطه فقدان شرایط شکلی تصمیمی اتخاذ می‌کند که سبب قطع و خاتمه دعوا می‌شود، در نتیجه تغییر ماهیت رأی از حکم به قرار قضات بر خلاف مقررات و اصول دادرسی است.

اثر اقدام قضات شعب دیوان این است که از آنجایی که قرار رد دعوی از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار نمی‌باشد، شاکی پرونده این فرصت را خواهد داشت تا با جمع‌آوری ادله و دلایل دیگر دوباره علیه سازمان اقدام به طرح دعوی نماید، در حالی که اگر تصمیم دادگاه به درستی در قالب «حکم» قرار می‌گرفت از طرح دعوی مجدد خودداری می‌شد، بدین ترتیب ضروری است در مواردی که با این قبیل آراء برخورد می‌کنیم، حکم مندرج در ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی را به قاضی شعبه متذکر شویم و درخواست اصلاح رأی را از این حیث به نماییم.

مبحث سوم: عدم رعایت الزامات قانونی در رسیدگی

۱- یکی از اشکالاتی که در آراء قضات دیوان مشاهده می‌شود، این است که رأی صادره منجز نبوده بلکه مردد می‌باشد و به طور قطعی تکلیف سازمان را در اجابت خواسته شاکی مشخص نکرده است، به عنوان مثال؛ در برخی از موارد، بیمه شده در دادخواست خود محکومیت سازمان به برقراری مستمری از کارافتادگی یا بازنشستگی را درخواست می‌کند، متأسفانه برخی از شعب دیوان نیز خواسته شاکی را وارد دانسته و حکم به اجابت خواسته صادر می‌نماید، در حالی که شرایط برقراری هر یک از دو مستمری متفاوت بوده و تابع شرایط خاص خود هستند در واقع صدور رأی به ترتیب مذکور نشان دهنده این است که قاضی محترم شعبه به شرایط برقراری مستمری توجهی ننموده و صرفاً به لحاظ شرایط خاص معیشتی یا خانوادگی شاکی مبادرت به صدور رأی نموده است. در این قبیل موارد با توجه به این که رأی دیوان مبهم و غیرقابل اجرا می‌باشد باید در اجرای ماده ۳۸ آیین دادرسی دیوان و تبصره ماده ۱۶ قانون دیوان، درخواست رفع ابهام از شعبه صادر کننده رأی نمود.

۲- یکی از نکات جدیدی که در قانون دیوان عدالت اداری پیش بینی شده است صدور رأی وحدت رویه در مواردی است که آراء مشابه در موضوع واحد از سوی

شعب دیوان صادر می شود. این قبیل موارد چنانچه منتهی به صدور رأی وحدت رویه شود مطابق تبصره ماده ۴۴ قانون دیوان در صورت طرح شکایت در شعب دیوان، رسیدگی به صورت خارج از نوبت و بدون تبادل لوایح صورت می پذیرد. متأسفانه برخی از شعب دیوان با تفسیر موسع از حکم مذکور، آن را شامل موارد صدور آراء وحدت رویه موضوع ماده ۴۳ قانون دیوان عدالت نیز دانسته و در پرونده‌هایی که به واسطه تعارض آراء رأی وحدت رویه صادر شده است، بدون انجام تبادل لوایح حکم به ورود شکایت صادر و ابلاغ می نمایند و این در حالی است که این امر دقیقاً برخلاف مفاد حکم تبصره ماده ۴۴ قانون دیوان می باشد، زیرا حکم مذکور صرفاً ناظر به آن دسته از آراء وحدت رویه است که در موارد تشابه آراء صادر شده است، این حکم جنبه استثنایی داشته و قابل تسری به موارد مشابه نظیر ماده ۴۳ نمی باشد. بنابراین از آنجایی که مطابق ماده ۲۲ قانون، شعبه مربوط موظف به اخذ نظر و دفاع سازمان طی مهلت مقرر بوده و باید دادخواست و ضمائم آن را برای سازمان ارسال نماید اما از انجام آن خودداری نموده است، نه تنها حقوق دفاعی سازمان را رعایت نکرده و از این حیث رأی صادره خلاف بین قانون می باشد. بلکه قضاوت مربوط به دلیل عدم رعایت قانون مرتکب تخلف انتظامی نیز شده‌اند. در این قبیل موارد باید ضمن اعلام مکتوب به شعبه، اعمال مواد ۱۶ و ۱۸ دیوان را درخواست کرد.

۳-۳- یکی از اصول مسلم در رسیدگی تمامی مراجع قضایی، رعایت اصل بی طرفی و قضاوت عادلانه است. رعایت اصل مزبور ایجاب می کند که طرفین ادله و دفاعیات خود را جمع آوری و به محضر دادگاه ارائه دهند و دادگاه در مقام قضاوت استحقاق یا عدم استحقاق قانونی یکی از طرفین را تشخیص داده و با تصمیم مقتضی فصل خصومت نماید. رعایت همین اصل ایجاب می کند که دادگاه به یکی از طرفین مشاوره و کمک خاص جهت طرح دعوی یا پیروزی در دعوی ارائه ندهد. متأسفانه در برخی از آراء قضات دیوان، این موضوع مشاهده می شود که شعب دیوان بعد از اتخاذ تصمیم و صدور رأی علیه شاکی در قسمت آخر دادنامه، شاکی را جهت طرح دعوی یا اقدام قانونی مشخص هدایت می کنند و شاکی نیز متعاقباً همان اقدام را علیه سازمان انجام می دهد، در حالی که قضات شعب دیوان اختیار و ارشاد شکات را نداشته و با این

اقدام به ضرر سازمان عمل می‌نمایند که این امر آنها را از حالت بی‌طرفی و عدالت خارج می‌کند، لذا ضرورت دارد در این قبیل موارد به شعبه صادر کننده رأی مراتب اعتراض سازمان اعلام شود تا در موارد مشابه از انجام چنین اقدامی خودداری نمایند.

گفتار دوم: استفاده از فرصت‌های قانونی دیوان عدالت اداری

مبحث اول: دستور موقت صادره از شعب دیوان

ماده ۱۵ قانون دیوان عدالت اداری برای شاکی این امکان را فراهم کرده تا در صورتی که اجرای اقدام‌ها یا تصمیم‌ها یا آراء قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده ۱۳ سبب ورود خسارتی شود که جبران آن غیر ممکن یا متعسر شود، دستور موقت را درخواست نماید. دستور موقت به طور معمول در پرونده‌های مطالباتی و اعتراض‌های مربوط به حقوق استخدامی مطرح می‌شود. دستور موقت یک نوع دادرسی فوری است که جهت رفع ضرر از شاکی در مواردی که فوریت امر اقتضا نماید به کار گرفته می‌شود. برخلاف دستور موقت موضوع مواد ۳۱۰ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی، دستور موقت موضوع ماده ۱۵ قانون دیوان را صرفاً به همراه دادخواست اصلی و یا بعد از آن می‌توان درخواست کرد و نمی‌توان قبل از طرح دعوی اصلی از دیوان عدالت اداری درخواست صدور آن را نمود، در حالی که این امکان در مواد ۳۱۱ و ۳۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی برای خواهان فراهم شده است که به هر حال درخواست دستور موقت قبل از دعوی اصلی در دیوان قابل پذیرش نمی‌باشد.

در آیین دادرسی مدنی یکی از اصول مسلم و پذیرفته شده در باب دستور موقت این است که موضوع دستور موقت با موضوع خواسته دعوی اصلی نباید یکی باشد؛ زیرا در این صورت خواهان با اخذ دستور موقت به هدف خود رسیده و دیگر دلیلی برای ادامه و تعقیب رسیدگی ندارد. به همین دلیل دادگاه‌ها در مواردی که موضوع دستور موقت و خواسته دعوی اصلی یکی باشد، از صدور دستور موقت امتناع می‌کنند.

دستور موقت در پرونده های مطالباتی از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا پس از قطعیت بدهی و صدور اجراییه، اشخاص ممکن است، درخواست ابطال اجراییه را مطرح نمایند در این بین ممکن است، سازمان عملیات اجرایی را شروع کرده و مبادرت به توقیف اموال کارفرما نموده باشد، در این حالت اگر کارفرما دستور موقت مبنی بر توقف عملیات اجرایی را اخذ نماید، در واقع به هدف خود یعنی به تأخیر انداختن وصول مطالبات سازمان، رسیده و دیگر رسیدگی دیوان و مدت زمانی که به طول خواهد انجامید، برای وی مطلوبیت چندانی ندارد. در همین راستا، جهت جلوگیری از این قبیل موارد، ماده ۲۷ قانون دیوان عدالت اداری شعب دیوان را مکلف می نماید به پرونده‌هایی که در آنها دستور موقت صادر شده، خارج از نوبت رسیدگی شود. حکم مذکور فرصت و امتیاز مناسبی برای سازمان به حساب می آید تا در مواردی که شاکی با اخذ دستور موقت عملیات اجرایی و وصول مطالبات را به تأخیر انداخته، تکلیف پرونده را هر چه سریعتر مشخص نماید. البته در واحدهای حقوقی سازمان نیز باید به گونه ای عمل شود که این قبیل پرونده ها در اولویت تهیه لوایح قرار گرفته و علاوه بر آن در لایحه دفاعیه به الزام و حکم مندرج در ماده ۲۷ قانون دیوان اشاره، تأکید و درخواست رسیدگی خارج از نوبت شود.

سوالی که درخصوص زمان اجرای دستور موقت و نحوه اجرای آن مطرح می شود، این است که اگر دستور موقت دائر بر توقف عملیات اجرایی باشد، این توقف از چه زمانی (زمان صدور رأی یا زمان ابلاغ آن) باید محقق شود و منظور از توقف عملیات اجرایی چیست؟ مطابق ماده ۲۶ قانون دیوان عدالت اداری، سازمانها و ادارات طرف شکایت پس از صدور و ابلاغ دستور موقت مکلف به اجرای آن می باشند. عبارت به کار گرفته شده در ماده مذکور مؤید این است که صرف صدور دستور موقت از سوی شعبه کافی برای توقف عملیات اجرایی نمی باشد، بلکه دستور موقت به طرق قانونی باید به سازمان ابلاغ شود و مادامی که ابلاغ صورت نگیرد، تکلیفی متوجه سازمان نمی باشد. اهمیت این موضوع در جایی مشخص می شود که سازمان در زمان صدور یا بعد از صدور دستور موقت و قبل از ابلاغ اقدام به برداشت از حساب مدیون نموده باشد که در این صورت دستور موقت تکلیفی را متوجه سازمان نمی کند چرا که در زمان

اقدام سازمان هیچ تصمیمی به وی ابلاغ نشده است، همین حکم در مواد ۳۰۲ و ۳۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی قابل مشاهده است.

درخصوص نحوه اجرای دستور موقت لازم به ذکر است که با توجه به این که دستور موقت یک اقدام احتیاطی به حساب آمده و به منظور جلوگیری از زیان‌های آتی صادر می‌شود، در نتیجه زمانی که دستور موقت به سازمان ابلاغ می‌شود، سازمان از تاریخ ابلاغ نمی‌تواند عملیات اجرایی خود را ادامه داده و به عنوان مثال اموال مدیون را بازداشت کند. در واقع دستور موقت به این معنی نیست که سازمان موظف باشد، تا تمامی اقداماتی که قبل از ابلاغ دستور موقت انجام داده را با حالت اول اعاده نماید و تمامی وجوهی را که وصول کرده، به مدیون مسترد نماید. البته در جایی که سازمان اموال یا حساب‌های بانکی اشخاص مدیون را بازداشت کرده و قبل از هر نوع اقدام دستور موقت صادر و ابلاغ شود، سازمان نمی‌تواند اقدام جدیدی را نسبت به اموال بازداشت شده انجام دهد و هیچ گونه تکلیفی نیز به رفع بازداشت ندارد، زیرا بازداشت اموال، قبل از دستور موقت بوده و اثر دستور موقت ناظر به آینده است. ضمن این که رفع بازداشت ممکن است، به ضرر سازمان باشد که این امر با فلسفه و هدف دستور موقت سازگار نمی‌باشد.

مسئله دیگری که درخصوص دستور موقت حائز اهمیت می‌باشد، این است که هر چند در قانون دیوان برای سازمان حق اعتراض نسبت به دستور موقت پیش‌بینی نشده است، اما ماده ۲۸ قانون دیوان حکم خاصی جهت لغو اثر دستور موقت پیش‌بینی کرده است. مطابق ماده مذکور در صورت حصول دلایل مبنی بر عدم ضرورت ادامه دستور موقت، شعبه رسیدگی کننده نسبت به لغو آن اقدام می‌نماید. بنابراین اگر در پرونده‌ای با دستور موقتی مواجه شده‌ایم که هیچ ضرورتی و توجیهی برای صدور دستور موقت وجود نداشته و فوریت آن محرز نمی‌باشد و همچنین ضرری که امکان جبران آن متعسر یا غیرممکن باشد، وجود نداشته باشد، می‌توان پس از ابلاغ دستور موقت، دلایل مربوط را به شعبه صادر کننده دستور، جهت لغو اثر از دستور موقت ارائه نمود.

مبحث دوم: اعمال طرق فوق العاده اعتراض به رأی

هر چند مطابق ماده ۷ قانون دیوان عدالت اداری آراء صادره از شعب دیوان قطعی و لازم الاجرا می باشد، اما در برخی موارد قانونگذار امکان اعتراض به رأی قطعی را نیز پیش بینی کرده است که البته این طرق به واسطه استثنایی بودن مانع اجرای رأی نبوده و اثر تعلیقی نخواهد داشت. مواد ۱۶، ۱۷ و ۱۸ قانون دیوان شیوه های اعتراض به رأی را به طور فوق العاده پیش بینی نموده است که در زیر به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

بند اول: اعلام اشتباه قضات

مطابق ماده ۱۶ قانون دیوان در صورتی که یکی از دو قاضی یا دو نفر از سه قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه شکلی یا ماهوی در رأی خود شوند، ضمن اعلام نظر مستند و مکتوب خود، پرونده را جهت ارجاع به شعب تشخیص به دفتر رئیس دیوان ارسال می نمایند. رویه عملی بدین صورت است که در مواردی که سازمان رأی صادره را واجد اشتباه تشخیص می دهد، به قاضی صادر کننده رأی اعلام می نماید و در صورت پذیرش نظر سازمان توسط قضات صادر کننده رأی، پرونده جهت ارجاع نزد رئیس دیوان ارسال و از آنجایی که تبیین اشتباه قاضی در صدور رأی و پذیرش آن از سوی قضات صادر کننده رأی با مشکلاتی مواجه بوده و اخیراً نیز در موارد اعلام اشتباه ضوابط خاصی از سوی رئیس دیوان عدالت اداری مقرر شده است، در نتیجه رغبت چندانی در بین قضات جهت اعلام اشتباه وجود ندارد و به طور معمول درخواست های سازمان با پاسخ منفی قضات مواجه می شود. البته در مواردی که کارشناسان حقوقی به همراه لایحه مربوط به اعلام اشتباه، در شعبه مربوط حاضر شده و موضوع را به درستی تبیین و تشریح می نمایند بعضی از قضات شعب تسلیم نظر سازمان شده و اعلام اشتباه می کنند.

ذکر این نکته ضروری است که برخی از استانها به جهت احترام به قضات شعب، از بکار بردن الفاظی که مؤید خلاف قانون بودن رأی صادره می باشد، خودداری کرده و موضوع اعلام اشتباه را در قالب رفع ابهام موضوع ماده ۳۸ آیین دادرسی مطرح می نمایند که این امر واجد ایراد است؛ زیرا درخواست رفع ابهام از رأی نمی تواند ماهیت رأی صادره را تغییر دهد و حال آن که سازمان درصدد نقض رأی صادره می باشد، مضافاً این

که نظر قضات شعب تخصصی دیوان نیز این است که در مواردی که سازمان در صدور اعلام اشتباه است، به صراحت در لایحه ارسالی، موارد خلاف قانون تصریح شود و بهتر است کارشناسان توضیحات خود را مکتوب و شفاهی ارائه نمایند تا نتیجه مورد نظر حاصل شود.

بند دوم: اعاده دادرسی

مطابق ماده ۱۷ قانون دیوان، در صورتی که یکی از طرفین دعوی بعد از صدور رأی، مدارک جدیدی تحصیل نماید که مؤثر در رأی باشد، می‌تواند با ارائه مدارک جدید در شعبه صادرکننده رأی درخواست اعاده دادرسی نماید. حکم مزبور علی القاعده باید ناظر به مواردی باشد که در موقع رسیدگی به پرونده دلایل وجود داشته که به دیوان ارائه نشده و مورد توجه قرار نگرفته است و پس از صدور رأی این مدارک حاصل شده که به دیوان ارائه می‌شود. در واقع مدارک جدید زمانی می‌تواند مبنای اعاده دادرسی قرار گیرد که اولاً در رسیدگی دیوان مورد توجه قرار نگرفته باشد. ثانیاً بعد از صدور رأی مدارک جدید ایجاد نشده و مربوط به قبل از صدور رأی باشد. البته نحوه نگارش ماده ۱۷ قانون دیوان تا حدودی متفاوت از ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی است که به شرح فوق تشریح گردید؛ زیرا در ماده ۱۷ بیان شده که بعد از صدور رأی «مدارک جدیدی تحصیل شود» یعنی عبارت مذکور اعم از این است که این مدارک در زمان صدور رأی وجود داشته و یا بعد از صدور رأی به وجود آمده باشد که این امر اشکال‌هایی را برای سازمان در برخی موارد ایجاد می‌کند چرا که افراد بعد از صدور رأی علیه آنها به دنبال ایجاد دلیل رفته و به استناد همان مدارک درخواست اعاده دادرسی می‌نمایند.

در هر حال درخواست اعاده دادرسی در مواردی که سازمان موفق به تبادل لوایح نشده است و یا اعلام اشتباه مورد توجه قضات دیوان قرار نگرفته و یا رغبت چندانی نسبت به اعلام آن ندارند و همچنین در مواردی که دلایل جدیدی که نشان دهنده ذی حق نبودن شاکی می‌باشد، پیدا شود. در این صورت درخواست اعاده دادرسی می‌تواند، در نقض رأی مؤثر باشد. به خصوص این که درخواست اعاده دادرسی خارج از نوبت

رسیدگی می‌شود و در صورتی که دلایل اعتراض قوی باشد و به نظر قضات موجه تشخیص داده شود، دستور توقف اجرای رأی از سوی شعبه صادر خواهد شد که این امر امتیاز درخواست اعاده دادرسی نسبت به سایر طرق فوق العاده می باشد. البته لازم به ذکر است هر چند در ماده ۱۷ از عبارت «تقاضای اعاده دادرسی» نام برده شده و شکل و نحوه درخواست را مطرح نکرده است اما باید اعاده دادرسی در فرم دادخواست تقدیم شعبه شود.

یکی از امتیازاتی که اعمال ماده ۱۷ نسبت به ماده ۱۶ دارد این است که در ماده ۱۶ قانون دیوان یک یا دو نفر از قضات صادر کننده رأی باید اعلام اشتباه کنند، در حالی که در اعاده دادرسی فرقی نمی‌کند که چه کسی متصدی شعبه باشد و در صورت جابه جایی قضات نیز درخواست اعاده دادرسی از قضات جایگزین شعبه به عمل می‌آید، اما در اعمال ماده ۱۶ باید همان قضات صادر کننده رأی اعلام اشتباه نمایند.

بند سوم: اعمال ماده ۱۸ قانون دیوان عدالت اداری

در مواردی که رأی صادره از سوی شعبه دیوان در موضوعی خاص به گونه‌ای است که به صورت مرسوم و متعارف شده و امکان تغییر نظر قضات و متقاعد کردن آنها از طریق اعمال مواد ۱۶ و ۱۷ وجود ندارد، بهتر است؛ از نظریه قضات دیگر در این خصوص استفاده شود، بدین منظور باید از طریق ماده ۱۸ قانون دیوان درخواست نقض رأی از رئیس دیوان شود. مطابق ماده ۱۸ قانون مذکور، در صورتی که رأی صادره خلاف بین شرع یا قانون باشد، می‌توان از رئیس دیوان یا رئیس قوه قضائیه درخواست نقض رأی را نمود. در این قبیل موارد از آنجایی که رئیس دیوان، تشخیص اولیه خلاف بین شرع یا قانون بودن رأی را به عهده کارشناسان قرار داده و درخواست های وارده ابتدا توسط آنها بررسی می‌شود و در نتیجه بهتر است واحدهای حقوقی استانها از ارسال پستی درخواست های اعمال ماده ۱۸ خودداری نموده و تمامی موارد اعمال ماده ۱۸ را به صورت حضوری انجام دهند تا در موقع ثبت درخواست با کارشناس مربوط مذاکره و ایشان را متقاعد نمایند.

در صورتی که رئیس دیوان رأی صادره را با توجه به اظهار نظر کارشناس مربوط خلاف بین تشخیص دهد، موضوع را جهت بررسی به شعب تشخیص ارجاع خواهد کرد. رأی صادره از شعب تشخیص جزء در موارد خلاف بین شرع قابل رسیدگی مجدد نمی‌باشد، یعنی امکان اعلام اشتباه و همچنین اعاده دادرسی و اعمال ماده ۱۸ نسبت به رأیی که از شعب تشخیص صادر می‌شود وجود ندارد، مگر این که مدعی باشیم رأی صادره خلاف بین شرع می‌باشد که در این صورت امکان اعمال ماده ۱۸ دوباره وجود خواهد داشت.

مبحث سوم: مداخله اشخاص ثالث در دادرسی

یکی از نوآوری‌های قانون جدید دیوان عدالت اداری، امکان مداخله شخص ثالث در دادرسی مطروحه در دیوان عدالت اداری می‌باشد، مطابق ماده ۲۹ قانون مذکور ضوابط مربوط به ورود شخص ثالث، جلب شخص ثالث و اعتراض ثالث مطابق قانون آیین دادرسی مدنی خواهد بود. شخص ثالثی که می‌تواند، وارد جریان دادرسی شود و یا به دادرسی جلب شود و یا نسبت به رأی قطعی اعتراض کند، کسی است که خود یا نماینده وی در جریان دادرسی شرکت و مداخله نداشته‌اند. با توجه به این که وارد ثالث و معترض ثالث به نوعی خواهان دعوی محسوب می‌شوند و مطابق ماده ۱ قانون دیوان عدالت اداری، اشخاص حقوقی حقوق عمومی نمی‌توانند در دیوان عدالت اداری طرح شکایت کنند آیا می‌توان گفت که حکم مقرر در ماده ۲۹ صرفاً در مورد اشخاص ثالث غیردولتی می‌باشد و یا این که دستگاه‌های دولتی و عمومی غیردولتی نیز می‌توانند، به عنوان ثالث درخواست خود را در دیوان مطرح و احقاق حق نمایند. در پاسخ باید گفت با توجه به این که در ماده ۲۹ قانون دیوان به نحو مطلق امکان ورود شخص ثالث یا معترض ثالث را در شعب دیوان صرف‌نظر از ماهیت دولتی یا غیردولتی بودن ثالث پیش‌بینی نموده و به مقررات آیین دادرسی مدنی احاله نموده است و در قانون آیین دادرسی مدنی نیز هر ثالثی که خود را در دعوی مطروحه ذی حق بداند و یا رأی صادره را به ضرر خود بداند، می‌تواند وارد دعوی شده یا نسبت به رأی اعتراض کند. در نتیجه محدودیت مندرج در ماده ۱ قانون دیوان صرفاً در مواردی است که دستگاه‌های دولتی

ابتدا درصدد طرح دعوی اصلی می‌باشند و از این حیث سازمان می‌تواند، به عنوان ثالث وارد دعوی شده یا به رأی قطعی مطابق تشریفات آیین دادرسی مدنی اعتراض کند. ضمناً در برخی موارد که رأی قطعی دائر بر احتساب سوابق بیمه شده صادر می‌شود و سازمان ملزم به پذیرش می‌شود. چنانچه متعاقباً کارفرما درخواست ابطال اجراییه همان سوابق موضوع رأی را نماید، سازمان می‌تواند جهت جلوگیری از صدور آراء معارض وفق مواد ۲۹ قانون دیوان و ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، بیمه شده را به دادرسی جلب نماید تا تکلیف دو پرونده یکجا تعیین شود.